

رابطه مسایل توحیدی با شناخت انسان

در عرفان ابن ترکه و ابن عربی

حجت الاسلام و المسلمین یحیی کبیر *

چکیده

انسان شناسی عرفانی یکی از عالی ترین و عمیق ترین مباحث علمی و معرفتی در عالم دین و دانش الهی و بشری می باشد و نقش عرفای الهی در این زمینه بسیار مهم و کارآمد است. یکی از مهم ترین حکیمان و عارفان مکتب تلفیق که بحق در زمینه حقیقه الحقایق و انسان حقیقی و انسان کامل قلم زده است و با توجه به آرای حکمای مشاء و اشراق ، عرفان سیستم جبر تعادلی را در منظومه فکر عرفانی خویش ترسیم کرده و زمینه تفکرات تلفیقی و تطبیقی را حتی برای ملاحظه آماده نموده است، صائن الدین ابن ترکه می باشد که در کتاب شریف تمهید القواعد در دو بخش اساسی:

۱- توحید شناسی یا هستی شناسی عرفانی؛ ۲- انسان شناسی؛ نظرات دقیق و لطیفی را ارائه نموده است، و مخصوصاً در باب انسان شناسی و انسان کامل و سلوک نظری و عملی آن با قوت بالایی به

* استادیار پردیس قم، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۴/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۴/۸/۳۰

نتایج مفیدی دست یافته و هدایت و کرامت انسان الهی را که نقطه عطفی در ادیان الهی و عرفان محی‌الدینی است، معین نموده است. در این مقاله با توجه به آرای توحیدی و انسان‌شناسانه وی و تأثر ابن‌ترکه از ابن‌عربی و قونوی و ... در ترسیم انسان‌شناسی عرفانی و نقش مهم آن در حفظ حریت انسان و کرامت بشر و ایجاد جامعه توحیدی و طالب عرفان فطری و الهی سعی شده است و نقش عرفان حقیقی به عنوان باطن وحی الهی و اسلامی و سیمای انسان کامل و با ولایت، انسانی که صاحب خلافت الهی جهت ایجاد و توسعه ایمان و معرفت و عبودیت و عدالت می‌باشد به تصویر کشیده شده و تا حدودی عرفان مثبت از عرفان منفی به تفکیک درآمده است. در نهایت روح عرفان حقیقی و اسلامی که روح سلم و صلح و وحدت جهانی و انسانی است به صورت نتیجه درآمده است.

واژگان کلیدی: عرفان، انسان، قرآن، شهود، اسم، اقدس، صادر اول، غیب، مثال، ولایت، توحید، انسان کامل، قلب، حضرات خمس.

مقدمه

اهل عرفان با تبیین مراتب توحیدی خدمات ارزنده ای را در شناخت انسان و جهان انجام داده اند. در شناخت انسان، با آن که در برخی از مراتب به مصداق آیه " انا بشرٌ مثلکم " (کهف، ۱۱۰)، خصوصیات عالم طبیعت را برای آن اثبات کرده اند؛ در مراتب دیگر او را تا فیض اقدس و صادر اول و تا هنگام برپاشدن ساعت و قیام قیامت که زمان برچیده شدن بساط سماوات و ارض است، پیش برده اند و بر این اساس او را عالم به غیب و شهود دانسته اند. پیامبر اکرم (ص) به عنوان انسان کامل تام، از احاطه علمی خود نسبت به قیامت و وقتی که وقت در آن به پایان می رسد با جمع نمودن دو سبابه خود می فرماید: " بین من و قیامت تفاوتی نیست. " از خدمات دیگر اهل عرفان در مسأله هستی‌شناسی تنزیه نهایی ذات اقدس الهی است؛ بدین معنا که ذات حق را از دسترس شهود شاهد و اندیشه حکیم به دور دانسته و آن را محکوم به هیچ حکمی قرار نداده اند و افق معرفت را به مراتب متعینه محدود نموده اند.

اهل عرفان برای حضرات خمس نمونه های بسیاری را بر سبیل تمثیل طرح مینمایند که جنبه رمزی دارند، از جمله آن‌ها، تمثیل به مراتب مخارج حروف است که امهات آن‌ها را پنج امر شمرده اند: اول: باطن قلب که قبل از برآمدن دم است. دوم: صدر که محل دم می باشد. سوم: حلق و چهارم حنک و پنجم دلب است. این پنج مرتبه نظیری برای پنج مرتبه نفس رحمانی می باشند (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۴۸۵، ۴۸۶؛ آشتیانی، ۱۳۶۵، ص ۴۷۷ و ابن ترکه، ۱۳۸۲، ص ۳۲۴).

صائن الدین می گوید: "شناخت انسان از سه طریق حاصل می شود: اول: از طریق حس که ادراکات ظاهری و دانش تجربی او را تامین می کند. دوم: از طریق قوه باطنی عقلی که با وساطت مفهوم محدود علم متعارف برهانی جریان دارد. سوم دانشی که از طریق تلطیف سر و تصفیه قلب حاصل میگردد.

راه سوم بر محور ولایت یک ولی واحد و عداوت همه راهزنان غیرطریق او شکل می‌گیرد؛ زیرا مادام که محبت غیر حق و انسان کامل الهی در قلب آدم است، نور الهی در آن جا نمیتابد. معرفت سوم، انسان سالک را به نوعی از ادراک می رساند که نسبت آن به ادراکات مفهومی اعم از حسی و عقلی، نظیر نسبت جنس به حصص نوعیه آن است؛ یعنی این نوع از معرفت، شناخت مطلقی است که دیگر انواع معرفت از صور مقیده آن محسوب می شوند. مدار انتقال و مسیر تعلیم و تعلم در این نوع از

معرفت برای هرکس طریقی است که حقیقت مقیده آن را که متعلق به عالم کون است، به حقیقت مطلقه و سرّ خفی او مرتبط می‌گرداند. انسان کامل دارای مقامی است که هیچ موجودی از موجودات جهان امکان، هم وزن آن نیست و هیچ امری از کائنات در ردیف آن نمی‌باشد. انسان کامل مظهر کاملی است که واجد جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و مشتمل بر جمیع حقایق سرّی از اسمای ذاتی و اسمای صفاتی و افعالی می‌باشد، انسان کامل بر جمیع مراتب مطلقه ذاتی و مقیده کونی احاطه دارد و از یک سو به واحدیت که در دایره عالم و فوق آن است مرتبط است و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته می‌باشد.

بیان عوالم کلیه و حضرات خمس الهیه

جمیع ارباب معرفت از حکمای محققین و عرفای شامخین، معتقدند که از حق واحد من جمیع الجهات، جبر واحد صادر نشود؛ ولی آن واحد صادر از حق، به اعتبار جامعیت وجودی مکتسب از حق، کامل ترین موجودات استعقل کلی و نزد عرفا وجود منبسط بر هیا کل ماهیات است و ارتباط حق با جزئیات و وجود عالم بعد از عدم، با نسبت و اضافاتی ملازم است که از ارتباط اسمای حق با اشیا حاصل می‌آید.

از مجموع اسمای حق مجموع عالم صادر می‌شود. حق واحد به وحدت حقیقی دارای نسب و شؤون متکثره است. کثرات خارجی نیز دارای احدیتی ثابت می‌باشند که از نسب و اضافات، کثرت وجودی حاصل شده است. اسما به اعتبار هیبت و انس، به اسمای جمالیه و جلالیه منقسم میشوند. هر موجودی تابع اسمی یا اسمای متعدد است و آدم معلم به جمیع اسمای حق است. مجموعه عالم موجودات به طور کلی در پنج حضرت محصور است که جامع همه عوامل است و در واقع عوالم وجودی را منحصر در پنج عالم می‌نماید (آشتیانی، ۱۳۶۵، ص ۴۴۹).

انسان کامل، جامع جمیع صور کلی موجود در عقل و صور جزئی در نفس کلیه است که به حسب مرتبه روح حاوی همه حقایق به نحو اجمال و به حسب مرتبه قلب جمیع حقایق به نحو تفصیل است. حقیقت انسان به اعتبار سعه وجودی و وجدان مراتب و عوالم عینی، مظهر اسم جامع حق "اسم الله" است (نوشین، ۱۳۸۰، ص ۷۵).

اسم الله مبدأ ظهور جمیع اسما و انسان مظهر اسم الله است؛ لذا آنچه در مراتب وجود به نحو تفرق و

انفصال تحقق دارد، در انسان به نحو جمع موجود است. شناسایی حقیقت انسان، شناسایی همه اسمای حق است. تعقل حقیقت انسان، عین تعقل همه مراتب وجود است؛ چون مراتب وجودی منحصر در پنج مرتبه از وجودند. عوالم جامع حقایق وجودی، منحصر در پنج مرتبه است که اهل الله از آن به حضرات خمس تعبیر نموده اند. این پنج حضرت جای بروز حق است: اول حضرات کلیه، حضرت ذات است که از آن به غیب الغیوب و غیب مطلق و عنقای مغرب تعبیر نموده اند. در این مقام شامخ نه از اسم خبری است و نه از اعیان و مظاهر، هیچ معینی به این مرتبه راه ندارد. قیصری حضرت اول را عالم اعیان ثابته دانسته است (آشتیانی، بی تا، ۴۴۹) و مرتبه دوم را عالم ارواح و سوم را عالم مثال و چهارم را عالم حس و حضرت پنج را کون جامع و حقیقت انسان کامل دانسته است. مراتب و مجالی انسان کامل، کتابی است جامع جمیع کتب الهیه؛ چون انسان نسخه عالم کبیر است. انسان به اعتبار روح و عقل که از لطایف سبعة انسانی و از مراتب وجودی انسان کامل است، کتابی عقلی است که ام الکتاب نام دارد؛ چون جمیع کتاب های الهی در این کتاب تکوینی به وجود عقلی و جمعی و قرآنی موجودند. انسان نیز به اعتبار قلب خود که یکی از لطایف سبعة انسانی است، کتاب لوح محفوظ است و به اعتبار وجود نفسی که به بدن تعلق تدبیری دارد و به اعتبار وجود نازل، عین بدن است، کتاب محو و اثبات است؛ چون مقام نازل نفس، مقام اتحاد با بدن و محکوم به حکم بدن بودن است؛ لذا نفس بما هی نفس، متحرک به حرکت جوهریه است و بعد از استکمالات از مقام نفسیت ترفع پیدا می نماید و به مقام روح و عقل و قلب و سر و خفی و اخفا می رسد. مراتبی که به حسب سعه رتبه انسانی برای انسان ثابت است و از کتب الهیه و مراتب ربوبیه به شمار می رود، صحف و کتب مکرمه مطهره ای است که متجددان از جلیباب بشری و طاهرین از حجب ظلمانی، آن مراتب و حقایق را مس و معانی آن را ادراک می نمایند (آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰).

انسان کامل که اصل تعیین او از مقام احدیت است به مراتب و احدیت و عوالم عقول طولی و عرضی و عوالم و مراتب عالم مثال و عالم اجسام مادی احاطه دارد و در هر مرتبه ای به اعتباری عینی آن مرتبه است و به اعتباری غیر آن مرتبه می باشد. در مراتب صعودی علم او انفعالی و در مقام احاطه به حقایق و تجلی در اعیان علم او فعلی است.

باطن وجود انسان و ارتباط آن با حق

انسان به اعتبار وجود دارای هفت بطن است: بطن اول انسان، مقام نفس اوست که به حیات دنیا و زخارف او ناظر است. مقتضای این بطن از بطون سبعة، وقوع در مراتب بهائم و خلود در آن می باشد. بطن دوم: مرتبه عقل شایق به لذات باقیه و حشر با ملائکه و جمع بین لذات و آخرت است. مقتضای این لطیفه الهی، خروج از مرتع بهائم و دخول در جمعیت انبیا و اولیا است (قونوی، ۱۳۱۶، ص ۱۲۰). عقل در این مرتبه، نفس را تسخیر کرده و آن را به اعمالی وادار می نماید که به عالم رضوان منتقل شود. بطن سوم، مرتبه روح انسان است. در این موطن، سالک اطمینان به حضور حق دارد. فرق بین قلب و روح آن است که استحضار عقاید و نورانی شدن نفس به نور عبادت موجب التفات سالک به حضور اشیا نزد حق می شود و حقایق را محاضر و مشهودات و مطویات بیمینی حق می داند. این مقام قلب است (قونوی، ۱۲۹۸، ص ۲۷۸). بطن چهارم: مرتبه سر انسان است. سر در این مقام به معنای سر الهی و وجود مفاض بر حقیقت سالک است. وجود سالک در این موطن، اگر از مراتب تعلقات کونییه خارج شود و حقیقت و مقام فقر خود را که خلّو از غیریت باشد، درک کند، بلکه خلّو از رویت خلّو را نیز شهود نماید، و به این مقام برسد، یعنی متحقق در این مقام گردد و شهود نماید؛ حقیقت خود را عین ربط و اضافه و نسبت عرفانی نسبت به حق تعالی میبیند. بطن پنجم: بعد از تمام دایره سیر اول و ظهور و حدت در کثرت و در مرآت کثرت به اعتبار نزول سر سالک راسخ و محقق، که منغم در وحدت و تجلی اسمای ظاهر بود به مقام مظهریت اسمای باطن می رسد و کثرت باطنیه را در مرآت وحدت شهود می نماید. این مقام، مرتبه خفی از سبعة نفس است که قابل تجلی اسم به آن می باشد و نفس از وحدت وجودی عینی به مقام کثرت اسمایی نسبی علمی عروج می نماید. حق در مرآت تجلی عارف در این مقام و موطن، به اسمای باطنی تجلی می کند و ... بطن ششم: سالک در این موطن نیز در صفحات سیر می کند و مظهر تجلیات صفاتی مقام الوهیت است. این مقام، آخرین سیر معنوی اولوالعزم از رسل و انبیا است (ابن فناری، ۱۳۲۳، ص ۸۰۷). بعد از این مرتبه نوبت تجلی ذات است که به حقیقت محمدیه (ص) و ائمه طاهرین اختصاص دارد و دیگران از این مقام بی بهره اند. سالک در این موطن به حکم یکی از دو تجلی وحدت و کثرت مقید می باشد. در این مقام و مرتبه، سر وجودی در حال کمون است و در مقام جلا و استجلا و ظهور و بروز متشرف به شرافیتی و متخلع به خلعت الهی می گردد. بطن هفتم: این مقام مرتبه تجلی ذاتی حق است که احدی از آن نصیب ندارد

و به حقیقت محمدیه (ص) و اهل بیت (ع) اختصاص دارد. صاحب این مقام، حقیقت محمدیه (ص) از مراتب فتوح صاحب فتح مطلق که جامع مراتب فتح است، می باشد. حقیقت محمدیه (ص) به این اعتبار نهایت وجودی ندارد و درجاتش انتها ندارد و محکوم به حکمی نیست (قونوی، ۱۳۷۱، ص ۷۹).

نتیجه

این که عالم صورت حقیقی انسان است. اسم شیء، چیزی است که به وسیله آن، شیء شناخته می شود. بنابراین، اسم، معرّف مسمّاست. اسمای حق تعالی عبارتند از: صور نوعیه ای که به اعتبار هویت و آثار بر صفات و ذات حق دلالت می نمایند، به اعتبار وجود، معرف وجه حق و به اعتبار تعینات، دلیل وحدت حق می باشند. اهل عرفان معتقدند که انسان کامل، منشا ظهور عالم است و حقایق وجودی تعینات انسان است. حقیقت انسان که مظهر تام جمیع اسما و صفات حق است، ناچار مظهر اسم اعظم یعنی الله است. به همین دلیل، حقیقت انسان که مظهر اسم اعظم است در جمیع اسما تجلی می نماید و از تجلی او جمیع مظاهر و اعیان تعین پیدا مینماید (آشتیانی، ۱۳۶۵، ص ۶۴۳).

اعیان ثابتة، تعینات اسما الهیه اند و عالم به عین ثابت انسان کامل منسوب است؛ چون عین ثابت انسان کامل سیادت بر سایر اعیان ثابتة ممکنات دارد. اهل الله معتقدند که انسان مظهر اسم اعظم است و اسم الله است، و اول تعین و مفاض از حق را این اسم می داند و مقام خلافت انسان کامل را به اعتبار مظهریت نسبت به جمیع اسما، یعنی اسم اعظم می داند. بعد از آن که اعیان ثابتة ممکنات، از تجلی حقیقت انسان کامل در مقام علم و حضرت و احدیت ظهور پیدا نماید، قهرأ منشا ظهور و علت بروز و تحقق خارجی اعیان، حقیقت محمدیه خواهد بود، و اسم اعظم و الله، از باب اتحاد ظاهر و مظهر، از عین ثابت انسان کامل، متجلی در جمیع موجودات می شود. پس عالم ارواح، اعم از ارواح طولیه و عرضیه، جزئیات و فروع و سوادن روح اعظم و حقیقت کلیه خاتم الانبیا می باشند (قونوی، ۱۳۱۶، ص ۱۲۰). انسان کامل از جهتی دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مقام قرب نهایی بار یافته و از این طریق به دلیل وساطتی که در اعطای فیض به ماسوی دارد، مظهر ربوبیت حق شده است، و از جهت دیگر در عالم طبیعت به سر برده، با دیگران اکل و شرب و مشی نموده و بر عبودیت و بندگی خود افتخار می نماید. اطلاق کل بر انسان، اطلاقی حقیقی است؛ زیرا او واجد غیب و

شهود و قابل جمع موجودات حادث و قدیم و تعینات نو و کهن است (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۵۵۳ و ابن فناری، ۱۳۲۳، ص ۷).

مآخذ

۱. ابن ترکه، تمهید القواعد چاپ دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۲ش.
۲. ابن فناوری، مصباح الانس، تهران، ۱۳۲۳ق.
۳. جوادی آملی، تحریرالتمهید، چاپ الزهراء، ۱۳۷۲ش.
۴. سیدجلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۵. رسائل قیصری، محمود قیصری، چاپ انجمن فلسفه، ۱۳۶۳ش.
۶. قونوی، تفسیر سوره حمد، چاپ حیدرآباد دکنی، ۱۲۹۸ق.
۷. قونوی، فکوک، چاپ مولی، ۱۳۷۱ش.
۸. قونوی، رساله نصوص، دانشگاه مشهد، ۱۳۶۲ش.
۹. نوشین، شرح خصوص، چاپ الزهراء، ۱۳۸۰ش.
۱۰. صدرالدین قونوی، نفحات، تهران، ۱۳۱۶ق.